

بررسی احادیث مهدویت و ولادت حضرت مهدی (عج)

● علی اصغر رضوانی

شبهی جهالت و ضعف راویان احادیث مهدویت

یکی از شبهاتی که با عقیده‌ی مهدویت مطرح است، وجود روایت‌های ضعیف یا مجاهیلی است که در تراث مهدویت به چشم می‌خورد. گاه گفته می‌شود که مؤلفین این تراث با ذوق خود، هر حدیثی را جمع نموده‌اند، بی آن‌که در صحت یا ضعف آن‌ها تأملی کرده باشند.

نویسنده‌ی معاصر «عبدالرسول لاری» معروف به (احمد الکاتب) در کتاب خود در این باره می‌نویسد: «نزد قدامت اخباریین، این چنین معروف بوده که هر روایتی را بدون بررسی در سند آن اخذ می‌نمودند، ولی بعد از آن، حرکت جدیدی پدید آمد و بین روایات تمیز داده می‌شد تا زمانی که حرکت اصولیین پدیدار گشت و اخبار را به دسته‌های مختلف از قبیل: صحیح، حسن، قوی، ضعیف تقسیم نمودند. ولی این تطور و حرکت، شامل روایت‌های تاریخی را که حول موضوع ولادت امام دوازدهم هم مطرح بوده، نگردید.»^۱

وی در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد: «من معتقدم که خواننده‌ی عادی، احتیاجی ندارد که خود را به زحمت انداخته و علم درایت و روایت را فراگرفته تا بتواند روایت‌های تاریخی را که در رابطه با ولادت امام محمد بن الحسن العسکری (عج) وارد شده، بررسی نماید و یا این که از علمای متخصص در تاریخ بوده باشد؛ زیرا مؤلفین این کتب که مجموعه‌ی این نوع روایت‌ها را جمع کرده‌اند، خود را از ابتدا راحت نموده و گفته‌اند که ما اثبات وجود امام دوازدهم را از طرق فلسفی - نظری می‌نماییم و احتیاجی به روایت‌های تاریخی نداریم و اگر چنان چه توجهی به آن‌ها می‌نماییم، از باب تأیید است...» سپس می‌گوید: «اعتقاد من بر این است که اینان از باب این که شخص غریق به هر شیئی دسترسی پیدا نمود اخذ می‌کند، هر روایتی را جمع نموده‌اند و الا خود از هر کس دیگر آگاه‌تر به ضعف این روایاتند...»^۲.

ما در این مقاله‌ی مختصر، اشکال مطرح شده را در دو بخش مورد بحث و مناقشه قرار می‌دهیم:

۱- بررسی منابع حدیثی و مصادری که عمدتاً تراث مهدویت در آن‌ها وارد شده است و نیز بیان مبنا یا مبناهایی که مؤلفین آن کتب در جمع‌آوری احادیث برای خود در نظر گرفته‌اند.

۲- توجیه مجموعه‌ی احادیثی که درباره‌ی ولادت امام مهدی (عج) در مجموعه‌های حدیثی وارد شده است با در نظر گرفتن این که در میان آن‌ها، ضعاف و مجاهیل نیز وجود دارد.

بخش اول - بررسی منابع احادیث مهدویت

اما بخش اول کلام کاتب از جهاتی مورد مناقشه است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- کاتب ادعا می‌کند نزد قدماء از اخباریین معروف، نبوده که روایت‌ها را بررسی

سندی کنند، بلکه تنها هدف آنان جمع روایت‌ها در مجموعه‌ی حدیثی خود بوده است. در حالی که این کلام ادعایی بدون دلیل بوده، بلکه کذب محض است و نشان از بی‌اطلاعی و ناآگاهی و عدم تتبع و خبرویت، بلکه عناد گوینده‌ی آن دارد؛ زیرا آن‌چه از قدماء محدثین امامیه می‌دانیم، این است که آنان نهایت سعی و کوشش و احتیاط را در جمع و نقل روایت‌ها در کتب خود به کار می‌بردند که از آن جمله می‌توان به شیخ کلینی رحمته الله اشاره کرد که نزد اهل فن، معروف به دقت نظر و احتیاط شدید در نقل روایت‌ها در کتاب قیم خود (کافی) بوده است. هم‌چنین می‌دانیم که بزرگانی مانند شیخ و شاگردانش، چه اهتمام وافری به شناخت شیوخ روایی و شاگردان خود داشته‌اند. لذا در حوزه‌های حدیثی، شخصاً حضور می‌یافتند و از نزدیک با شیوخ حدیث و شاگردان آشنا می‌شدند و هر که را نمی‌شناختند، احادیثش را رها می‌ساختند و آن را نقل نمی‌کردند. به عبارت دیگر: ما می‌دانیم که قدماء از محدثین امثال شیخ صدوق و طوسی و نعمانی، رحمته الله احادیث کتب خود را از اشخاص غیر معروف و واماندگان در راه و کسانی که در کوچه و بازار نشسته‌اند، یا از قصه‌گوها نقل نکرده‌اند، بلکه امثال صدوق رحمته الله، عادتاً شیوخ خود را به اسم و نسب می‌شناخته و نیز حالات آنان را از ایمان و عدالت و فسق می‌دانسته‌اند و از کسی که او را به شخص و اسم و نسب و صفات اصلاً نمی‌شناخته، نقل روایت نمی‌کرده‌اند. آنان قبل از نقل روایت، ابتدا به ظاهر حال و مذهب و نسبت و شأنش در حدیث، معرفت می‌یافتند و بعد از آن، بر حدیثش، اعتماد می‌کردند.

۲- باورکردنی نیست که امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمته الله با آن جلالت قدر، به روایت‌هایی اعتماد کرده باشند که خود، راویان آن‌ها را نشناخته و به وثاقت آن‌ها پی نبرده باشند. آن هم در مسأله‌ی مهم امامت و مهدویت که مورد توجه و اعتنای عام و خاص بوده است. لذا ما قطع داریم که این بزرگان به صحت این روایت‌ها و صدق راویان آن‌ها اطمینان داشته‌اند. اگر چنان‌چه از این دعوی تنزل کنیم، لااقل می‌توانیم ادعا کنیم که این بزرگان به جهت بعضی قرائن و امارات معتبره که موجب

جبران ضعف راوی و قطع به صحت حدیث می شده است، به صدور این روایت‌ها از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام اطمینان داشته‌اند و الاً جای این سؤال باقی است که کسی مانند شیخ صدوق، از نقل این همه احادیث در ابواب مختلف، چه انگیزه‌ای داشته اگر قصد احتجاج به آن‌ها را نداشته و نزد او مورد اعتماد نبوده است، آیا شیخ صدوق کتابش را - طبق نقل خودش در مقدمه‌ی کمال الدین^۳ برای رفع حیرت و شک و تردید و شبهه و استدلال بر وجود امام زمان (عج) تألیف نکرده است؟ آیا نقل روایتی که خود مؤلف به آن اعتماد ندارد، بر شبهه و تردید نمی‌افزاید؟

۳- بیشتر یا تمام اصول حدیثی و کتاب‌هایی که در قرن اول و دوم و سوم نوشته شده و در آن‌ها، احادیث امام مهدی (عج) آمده است، نزد مؤلفین کتب مهدوئیت از قبیل: شیخ صدوق، شیخ طوسی و نعمانی و غیر این‌ها بوده است و اگر چنانچه قصدشان، نقل روایت از آن مصادر اصلی به مجرد وجادت می‌بود، هیچ‌گاه به ذکر سند به آن اصول، احتیاج نداشتند، لکن ما می‌بینیم این بزرگان هیچ‌گاه از ذکر سند به کتب اصول، دریغ نورزیدند؛ زیرا همّت آنان بر این بود که تحمل حدیث را با سماع یا قرائت بر استاد یا مناوله داشته‌باشند. لذا انسان متخصص در حدیث‌شناسی و فهرست‌شناسی در این شک ندارد که همه‌ی نصوص وارده در شأن امام زمان (عج) که در امثال کتاب «غیبت» نعمانی، «کمال الدین» صدوق و «غیبت» شیخ طوسی آمده از کتب اصول حدیثی‌ای اخذ شده است که قبل از انتقال امر امامت به امام زمان (عج) و حتی قبل از زمان امامت امام عسکری علیه‌السلام، تألیف شده و آن اصول نزد نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی معروف بوده است.

با این بیان به طور وضوح، اعتبار احادیث مصادر احادیث مهدوئیت ثابت می‌شود؛ زیرا مثل شیخ طوسی ولو در روایتش از کتاب‌های صاحبان اصول و بزرگان حدیث در قرن‌های اولیه، سندش را به آن‌ها ذکر می‌کند، الا این که کتاب‌های آنان نزد او موجود و معروف بوده و اگر چنانچه می‌خواست روایت‌های آن کتب را به نحو وجادت و بدون واسطه نقل کند همان طوری که ما از کلینی بدون واسطه نقل

می‌کنیم - برای او ممکن بود، ولی از آن جا که سیره‌ی بزرگان بر این بود که احادیث کتب را با اسناد به سماع یا قرائت یا مناو له ذکر می‌کردند، لذا مثل شیخ طوسی خود را به زحمت انداخته و برای آن‌ها، سند خود را به آن کتب ذکر کرده است. نتیجه سخن این‌که، کتب مؤلفین در عصر ائمه علیهم‌السلام قبل از عصر امام مهدی (عج) که متضمن احادیث مهدویّت است، نزد امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی موجود بوده و نسبت آن کتب نیز به صاحبانش معلوم بوده است، همان گونه که نسبت کتاب «کافی» به کلینی نزد ما معلوم است. همین مقدار برای ما در اعتماد تام به روایت‌های مهدویّت که از اهل بیت علیهم‌السلام صادر شده و در کتب محدثین و صاحبان جوامع اولیه آمده است، کفایت می‌کند.

۴ - کاتب، مبنا و روش شیخ طوسی را در قبول و ردّ روایت نشناخته، لذا بدون جهت، او را به مخالفت با مبنای خودش متهم کرده است. لذا در جواب او می‌گوییم این که حدیث نزد متأخرین همچون علامه حلی و استادش ابن طاووس (۶۷۳ هـ) به چهار قسم: صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم شده است، مورد قبول ماست؛ زیرا این تقسیم در عصر شیخ طوسی و متقدمین از علما نبوده است، ولی منهج قدما که از آن جمله شیخ طوسی است، روش دیگری در قبول خبر بوده که شیخ بهایی در کتاب «مشرق الشمسین» - بعد از تقسیم حدیث به چهار قسم - به آن، چنین اشاره می‌کند: «این اصطلاح بین قدما از محدثین معروف نبوده، بلکه آنان حدیث صحیح را به حدیثی اطلاق می‌کرده‌اند که مقرون به قرائنی باشد که موجب وثوق و اطمینان به مضمون خبر شود و این قرائن از چند طریق قابل بررسی است:

الف) وجود حدیث در بسیاری از اصول ۴۰۰ گانه معروف به «اصول الاربعمائه» که این احادیث را از طریق مشایخ خود با طرق مختلف از ائمه نقل می‌کردند. این احادیث در آن زمان بین راویان، متداول و مشهور بوده است.

ب) تکرار حدیث در یک یا دو اصل یا بیشتر از اصول ۴۰۰ گانه به طرق مختلف و سندهای متعدد و معتبر.

ج) وجود حدیث در اصلی که انتسابش به یکی از اصحاب ائمه، ثابت و اجماع اصحاب بر صدق او بوده است.

د) وجود حدیث در یکی از کتبی که بر ائمه عرضه شده و آن حضرات، از مصنف آن، تمجید کرده‌اند از قبیل: کتاب «عبید الله بن علی حلبی» که بر امام صادق علیه السلام عرضه گشته است.^۴

ه) وجود حدیث در کتبی که بین سلف، مورد وثوق و اطمینان و اعتماد بوده است.^۵

از مجموعه‌ی کلمات شیخ بهایی به این نتیجه می‌رسیم که برای قبولی خبر، قرائنی غیر از «قرائن داخلی» مانند وثاقت راوی وجود دارد که آن را «قرائن خارجی» می‌نامند. این قرائن بر اساس روش‌های علمی در قبول و ردّ حدیث است که با این قرائن، انسان به صدور خبر از معصوم، وثوق و اطمینان پیدا می‌کند. روش متقدمین در قبول خبر، اعتماد بر قرائن داخلی و خارجی بوده، ولی بعد از گذشت زمان و مفقود شدن کثیری از قرائن خارجی، عمده‌ی اعتماد علما به قرائن داخلی معطوف گشته است که این روش از زمان علامه حلی و استادش ابن طاوس پدید آمده است.

۵ - درباره‌ی ترائی که احادیث مهدویّت را به طور عام و احادیث ولادت آن حضرت را به صورت خاص گردآوری کرده است، مانند: کتاب کافی کلینی، کمال الدین صدوق، غیبت شیخ طوسی و... می‌توانیم با بررسی‌های گوناگون علمی و فنی به نتایج مطلوبی برسیم که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف) با بررسی سندهای کلینی در کافی و این که او از چه شخصی، حدیث نقل می‌کند، به لحاظ دقت او در نقل حدیث می‌توان به نتایج مطلوبی رسید و روایت را در جایگاه شایسته‌ی خود وارد کرد.

ب) از راه جمع آوری شواهد و قرائن مختلف که مبنای خوبی برای بررسی اسناد احادیث است، می‌توان به توثیق جمع بسیاری از احادیث نائل آمد.

ج) یکی دیگر از راه‌هایی که برای تقسیم حدیث، کم‌تر مورد توجه بزرگان قرار

گرفته است، در حالی که می‌تواند نتایج بسیار گران‌بهایی داشته باشد، مصدرشناسی و بررسی مصادر احادیث است به این معنا که ملاحظه‌ی منابعی که تراث مهدویت عمدتاً در آن‌ها وارد شده و این که این تراث چگونه در طول تاریخ به دست بزرگان رسیده و ... به نتایج خوبی، می‌توان دست یافت و بسیاری از مشکلات حدیثی را برطرف کرد.

۶- مرحوم صدر در پاسخ به شبهه می‌فرماید: راه خروج از این شبهه و اشکال به اموری است:

الف) اخذ به روایت‌هایی که موثوق الصدور است.

ب) اخذ به روایت‌هایی که در طبقه‌ی اعلام مؤلفین از قدما و متأخرین مشهور است؛ زیرا از این که دیده می‌شود بزرگان این روایت‌ها را زیاد نقل می‌کنند، انسان به وثاقت راویان این احادیث، اطمینان پیدا نموده و یا حداقل گمان به مطابقت با واقع پیدا می‌کند و گویا شهرت در این جهت به حدی است که موجب اطمینان شخص به صحت سند و صدق مضمون این روایت‌ها شده و این خود در اثبات یک مسأله‌ی تاریخی، کافی است.

ج) اخذ به روایت‌هایی که شاهی بر صدق آن از داخل مضمون آن روایات یا ضمیمه نمودن قرائن خارجی به آن‌ها برای انسان اطمینان آور بوده است.^۶

۷- علماء علم رجال به این نکته تصریح کرده‌اند که چنین نیست که راوی ضعیف یا مجهول، حدیثش معتبر نباشد، بلکه مجهول و ضعیف بر دو قسم است:

الف) مجهول اصطلاحی: به کسی گفته می‌شود که رجالیین، به جهالت او تصریح کرده باشند همانند: اسماعیل بن قتیبه از اصحاب امام رضا علیه السلام و بشیر مستنیر جعفی از اصحاب امام باقر علیه السلام.

ب) مجهول لغوی: به کسی گفته می‌شود که وضعیت او معلوم نیست، از این جهت که در کتب رجال، از او ذکری نشده و وضعیتش از حیث جرح و تعدیل، مشخص نیست.

در قسم اول شکی نیست که با تصریح به جهالت راوی از طرف رجالین، حکم به ضعف حدیث شده و از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌گردد. لکن در قسم دوم، به مجرد این که در کتب رجال، از آن‌ها اسمی به میان نیامده است، نمی‌توانیم به ضعف روایت‌های آن راوی، حکم کنیم تا جست و جو کرده و به سبب جهالت آن راوی و مورد جرح و تعدیل واقع نشدنش پی ببریم. همین دو قسم بعینه در حدیث ضعیف نیز جاری است.

خلاصه این‌که، جهالت راوی به معنای نشناختن حال او از جهت آن که در کتب رجال، تصریحی به ذکر او یا مدح و ذم او نشده است، باعث نمی‌شود که ما به ضعف سند یا طعن آن حکم دهیم، همان‌گونه که نمی‌توانیم با همین وضع، آن حدیث را تصحیح، تحسین یا توثیق کنیم. در نهایت، جهالت و اهمالی می‌تواند سبب ضعف و طعن حدیث باشد که به تصریح رجالین، به جهالت و اهمال راوی منتهی شود. اما مجهول یا مهمل غیر اصطلاحی، یعنی آن راوی که رأساً ذکر او در کتب رجال به مدح یا ذم نشده، وظیفه‌ی مجتهد است که در مظان استعلام حال او از طبقات و اساتید و مشیخات و اجازات و احادیث و تواریخ و کتب انساب، تتبع کند تا اگر بر حال او اطلاعی پیدا کرد، بر آن اعتماد و الا در حکم بر او توقف کند.^۷ مرحوم میرداماد در «الرواشح» از شهید اول در «الذکری» در مسأله‌ی کم‌ترین عددی که به آن نماز جمعه منعقد می‌گردد، نقل می‌کند: «اظهر در فتویٰ آن است که عدد معتبر، پنج نفر باشد که یکی از آن‌ها امام است و این مطلب را زراره از امام باقر علیه السلام و هم‌چنین منصور بن حازم در حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. لکن محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که عدد معتبر، هفت نفر است. سپس از مرحوم علامه نقل کرده‌است که فاضل در مختلف می‌گوید: در طریق روایت محمد بن مسلم حکم بن مسکین است و الآن استحضار ذهنی در رابطه با حال او ندارم. لذا صحت سند این حدیث را انکار می‌کنم و او را معارض با اخبار متقدم می‌دانم. سپس اعتراض بر فاضل کرده و می‌گوید: کشتی در رجال خود، از او

یادی نموده و متعرض مذمت او نشده است و روایت جداً بین اصحاب مشهور بوده و مجرد این که نزد بعضی از مردم مجهول است، سبب طعن راوی نمی شود»، آن گاه مرحوم میر داماد می گوید: «صریح معنای کلام ایشان، این است که جهالتی می تواند سبب طعن در روایت و راوی شود که از قبیل قسم اول؛ یعنی جهالت اصطلاحی باشد، نه آن جهالتی که به معنای دوم؛ یعنی مجهول الحال بودن از جهت عدم تعرض به جرح و تعدیل راوی باشد».^۸

این نکته نیز قابل تأمل است که به مجرد جرح یک راوی از طرف یک رجالی، ما نمی توانیم به ضعف روایت حکم دهیم و آن را از دایره اعتبار خارج سازیم، بلکه باید با بررسی، اقوال رجالین دیگر را نیز ملاحظه کنیم. هم چنین وجه جرح او را نیز بدانیم؛ زیرا گاه دیده شده است که یک رجالی از قبیل ابن الغضائری، متعرض بعضی از راویان حدیث شده و شدیداً او را مورد جرح قرار داده است، تنها به دلیل این که یک طیف و دسته‌ی خاصی از احادیثی را نقل کرده که به نظر او در حق اهل بیت علیهم السلام غلو است، در حالی که در نظر دیگران، عین ثواب است.

از باب نمونه می توان از «حسن بن عباس بن حریش» نام برد که از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده و از او روایت، نقل کرده است، در حالی که مشهور رجالین، او را تضعیف کرده اند، ولی مرحوم مجلسی در «مرآة العقول» می نویسد: «از کتب رجال، ظاهر می شود که جهت تضعیف حسن بن عباس بن حریش، چیزی جز روایت اخبار عالی و غامض که عقول اکثر خلائق به آن‌ها نمی رسد، نبوده است».^۹

۸- حضرت آیت الله صافی در رساله‌ی خود «النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالأخبار الدخيلة» که در شماره‌های متعدد در مجله‌ی حوزه چاپ گردیده و اخیراً نیز در آخر کتاب «منتخب الأثر» به چاپ رسیده است، می نویسد: «احتمال می رود که بنای قدماء بر تمسک به (اصالة الصدق و العدالة) باشد که این مبنا بر اصل براءت و اعتماد عقلا به خبر واحد است و نیز ممکن است که بنای آن‌ها به عمل به خبر راوی است، تا مادامی که از او عملی که موجب فسق شود، صادر نگشته باشد. مراد به

اصل در این جا، اصل عدم و استصحاب عدم است. لذا ما می توانیم استصحاب عدم صدور گناه کبیره از راوی کرده و بنا را بر عدم صدور کبیره از راوی تا مادامی که احراز صدور کبیره به وجدان یا تعبد نشده است، بگذاریم و در این عمل، مشکلی نیست. لذا به اثبات عدالت، احتیاجی نداریم خواه عدالت را به معنای ملکه یا حسن ظاهر معنا کنیم.

به عبارت دیگر؛ می گوئیم چون اعتبار عدالت و احراز آن در جواز اخذ به اخبار راویان، مستلزم تعطیل امور و تضييع کثیری از مصالح است، به جهت کمبود کسانی که عدالت آن ها احراز شده است، لذا بنای عقلا بر عمل به خبر واحدی است که صدور عملی که موجب فسق راوی آن شده و موجب سستی اعتماد بر او شود، در آن موجود نباشد. هم چنین باید در یابیم که قرینه‌ی حالیه که دلالت بر رفع ید از خبر او دارد، در بین موجود نباشد.

آیه‌ی نبأ تنها بر وجوب تبیین و تفحص در خبر فاسقی دلالت دارد که از حد گذرانده و از او معصیت صادر شده است، نه آن کس که به وجدان یا به اصل برای ما احراز گشته که از او معصیت سر نزده است و این، احتمالی قوی است؛ زیرا ما می یابیم که عقلا دائماً به خبر کسی که متهم به دروغ و فسق نیست، عمل می کنند و تنها خبرهایی را ردّ و تضعیف می کنند که فسق راویان آن ها ثابت شده است یا به عللی دیگر که به عدم اثبات عدالت راوی بازگشت نمی کند.

بعد نویسنده‌ی رساله، اشکالی را این چنین مطرح می کند که اگر کسی بگوید: آیا می توان طبق خبر مجهول عمل کرد؟ در جواب می گوید: جهل به حال راوی، دو گونه است:

الف) این که جهل به طور مطلق باشد، به این گونه که شامل جهل به ایمان راوی، عدالت و فسق او باشد.

ب) آن که جهل، به فسق و عدالت راوی، محصور بوده، ولی به ایمان او، علم داشته باشد.

بی شک، عمل به حدیث راوی در صورت اول، جایز نیست و به آن نمی توان احتجاج کرد. ولی در قسم دوم، با وجود شک می توان در فسق و عدالت راوی بنا را بر عدم فسق او گذاشت و به روایت او احتجاج کرد؛ زیرا صدور معصیت از او ثابت نشده است....^{۱۰}

بخش دوم - بررسی مجموعه ی احادیث ولادت حضرت مهدی (عج)

کاتب در بخش دیگری از کلام خود، احادیث ولادت امام مهدی علیه السلام را دارای ضعف و جهالت سند می داند. به این اشکال، جواب های دیگری علاوه بر جواب های کلی گذشته می توان داد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱- احادیث وارده درباره ی ولادت امام مهدی علیه السلام بیش از هزار حدیث است که به دلالت مطابقی یا تضمینی یا التزامی، بر ولادت آن حضرت به عنوان مهدی موعود (عج) دلالت می کند، ولو بعضی از اسنادش ضعیف یا مجهول است. لکن با توجه به این که بسیاری از این روایت ها صحیح السند است، یکدیگر را معاضدت نمود و همه ی آنها حجت می شوند. و این طریق برای تصحیح مجموعه ی روایت ها - ولو در میان آنها ضعیف باشد - طریقه ای است که علمای شیعه و سنی از آن استفاده کرده اند.

ناصرالدین البانی؛ محدث معروف اهل سنت در کتاب خود «سلسلة الأحادیث الصحیحة» بعد از تصحیح حدیث ثقلین از راه های گوناگون می نویسد: «بعد تخریج هذا الحدیث بزمن بعید، کتب علیّ أن اهاجر من دمشق الی عمان، ثم أن أسافر منها الی الامارات العربیة؛ أوائل سنة ۱۴۰۲ هجریة، فلقیت فی قطر بعض الأستاذة و الدکاترة الطیبین، فأهدی الیّ أحدهم رسالة له مطبوعة فی تضعیف هذا الحدیث فلما قرأتها تبین لی انه حدیث عهد بهذه الصناعة و ذلك من ناحیتین ذکرتهما له:

الأولی: انه اقتصر فی تخریجه علی بعض المصادر المطبوعة المتداولة و لذلك قصر تقصیراً فاحشاً فی تحقیق الکلام علیه، وفاته کثیر من الطرق و الأسانید الی هی بذاتها صحیحة

أو حسنة فضلاً عن الشواهد و المتابعات كما يبدو لكل ناظر يقابل تخريجه بما خرجته هنا.
الثانية: انه لم يلتفت الى أقوال المصححين للحديث من العلماء ولا الى قاعدتهم التي
ذكروها في مصطلح الحديث: انّ الحديث الضعيف يتقوى بكثرة الطرق، فوقع في هذا الخطأ
الفادح من تضعيف الحديث الصحيح».^{۱۱}

نویسنده بعد از تخریج و تصحیح حدیث ثقلین از طرق گوناگون می گوید: «بعد از
تخریج این حدیث از مدت ها قبل، دعوت نامه ای برای من فرستاده شد تا مسافرتی
از دمشق به عمان داشته باشم. سپس در اوایل سال ۱۴۰۲ از آن جا به کشور امارات
بروم. در کشور قطر با بعضی از اساتید و دکترها (که ظاهراً مراد ایشان، دکتر علی
احمد سالوس؛ استاد فقه و اصول در دانشکده ی شریعت قطر است.) ملاقاتی
داشتم که در آن موقع، یکی از افراد دانشکده، رساله ای از -دکتر سالوس- در تضعیف
حدیث ثقلین به دست من داد. من بعد از خواندن رساله پی بردم که نویسنده،
شخصی تازه وارد در علم حدیث شناسی است و اشتباه او از دو ناحیه است که به او
تذکر دادم.

ناحیه ی اول این که ایشان در تخریج حدیث ثقلین تنها به بعضی مصادر حدیثی
طبع شده ی متداول، اکتفا کرده و لذا در تحقیق و بحث درباره ی طرق حدیث جداً
کوتاهی کرده است. او بسیاری از طرق و سندهای این حدیث را که مستقل و بدون
ضمیمه کردن شواهد صحیح یا حسن است، فراموش کرده بود تا چه رسد به این که
این حدیث، شواهد و متابعات نیز دارد. همان طوری که واضح است بر هر شخصی
که طرق حدیث را که من استخراج کردم، مشاهده نماید.

ناحیه ی دوم این که ایشان به کلمات علمای علم حدیث و مصححین آن و
قواعدی که در این رابطه در اصطلاحات حدیثی دارند، هیچ توجهی نکرده است؛
زیرا حدیث هرچند ضعیف باشد، لکن با کثرت طرق، تقویت می شود. لذا اشتباه
آشکاری از او سرزده و این حدیث را تضعیف کرده است.

۲- احادیثی که از طریق امامیه درباره ی مسایل مسلم اعتقادی و کلامی نزد شیعه

رسیده، از باب این که مفاد آنها نزد امامیه، مسلم و ثابت و راسخ است، راویان آن احادیث مورد بحث و جرح و تعدیل نزد رجالین قرار نگرفته‌اند؛ زیرا احتیاج و ضرورتی برای آن دیده نمی‌شد. از آن جمله احادیث، احادیث ولادت امام مهدی علیه السلام است.

۳- مسأله‌ی ولادت امام مهدی علیه السلام و وجود او را می‌توان از طریق تواتر و حساب احتمال نیز ثابت کرد و با اثبات تواتر، دیگر به بررسی سند هر یک از روایت‌های وارده حول ولادت، احتیاجی نیست. توضیح این مطلب، به مقدماتی احتیاج دارد که به هر یک از آنها به اختصار اشاره می‌کنیم.

مقدمه‌ی اول:

با مراجعه به کتب منطق برای اطلاع از رأی مشهور در کیفیت حصول یقین در خبر متواتر در می‌یابیم که منطق ارسطویی، خبر متواتر را این چنین تعریف کرده است: «خبر متواتر، نقل جماعت کثیری است که اتفاق شان به دروغ، محال است». از خلال این تعریف پی می‌بریم که خبر متواتر از دو رکن اساسی ترکیب یافته است: (۱) اخبار عدد کثیر.

(۲) عدد کثیر به حدی باشد که توافق آنها بر دروغ، محال باشد.

رکن اول درباره‌ی ولادت امام مهدی علیه السلام به حس و وجدان ثابت است. اما درباره‌ی رکن دوم، از منطق ارسطویی سؤال می‌کنیم که: چگونه ممکن است محال بودن اجتماع افراد زیادی به دروغ ثابت شود؟

منطق ارسطویی می‌گوید: این مسأله از قضایای بدیهه‌ای است که عقل به مجرد تصورش، به آن حکم می‌کند، مانند: قضیه‌ی «کل بزرگ تر از جزء است». همان طور که این قضیه از بدیهیات است و عقل به مجرد تصور طرفین موضوع و محمول و نسبت بین آن دو، به آن حکم می‌کند، هم چنین قضیه‌ی استحاله‌ی توافق افراد کثیری که غرض ورزی آنها بر کذب ثابت نشده، قضیه‌ای است که عقل به بداهت آن حکم

می‌کند. پس می‌بینیم که در منطق ارسطویی، خبر متواتر یکی از قضایای ضروری شش‌گانه قرار گرفته است.

نظر مرحوم شهید صدر این است که سبب پیدایش یقین در قضایای متواتر و تجربی، حساب احتمال است، نه آن‌چه در منطق ارسطویی به آن اشاره رفته است. مثلاً در قضیه‌ی «غدیر خم»، زمانی که مخبر اول از این قضیه خبر می‌دهد، احتمال صدق در حد ۱٪ است و هنگامی که نفر دوم نیز خبر می‌دهد، احتمال صدق و مطابقت با واقع به ۲٪ می‌رسد و هم‌چنین با اخبار جدید از هر راوی، احتمال صدق و مطابقت با واقع، تقویت و در مقابل، احتمال مخالفت خبر با واقع، ضعیف می‌گردد و به حد صفر یا قریب به آن می‌رسد و این، منشأ حصول یقین در قضایای متواتر و تجربی است.

مقدمه‌ی دوم:

در خبر متواتر لازم نیست که هر یک از راویان خبر، از ثقات و عدول باشند؛ زیرا خبر متواتر خود به خود مفید یقین و قطع به مفاد آن است و در جای خود نیز ثابت گشته است که قطع و یقین بودن احتیاج به جعل شارع، حجت است. بر خلاف خبر واحد که حجیت آن یا از باب حجیت خبر ثقه است - بنابر نظر عده‌ای از اصولیون - و یا از باب حجیت خبر موثوق به است، طبق نظر عده‌ی دیگری. به هر دو تقدیر، ما به اثبات وثاقت در خبر واحد محتاجیم.

بنابر آن‌چه ذکر کردیم، نتیجه می‌گیریم که ما نمی‌توانیم با احادیثی که بر ولادت امام مهدی علیه السلام به عنوان موعود عالمی دلالت می‌کند و فوق حد تواتر است، معامله‌ی خبر واحد کنیم و هر یک از راویان این اخبار را مورد نقد و بررسی قرار دهیم و در صورت عدم اثبات وثاقت آنان، احادیث را مورد طعن قرار دهیم.

مقدمه‌ی سوم:

بزرگان، تواتر را به سه بخش تقسیم کرده‌اند:

۱- تواتر لفظی:

آن است که محور مشترک در تمام خبرها، لفظ معینی باشد. همان طور که جماعتی ادعا کرده‌اند که خبر «من فسّر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار» از این قسم است.

۲- تواتر معنوی:

آن است که محور مشترک در تمام خبرها، معنی معینی باشد مثل: حدیث کساء.

۳- تواتر اجمالی:

آن است که محور مشترک در تمام خبرها، لازم انتزاعی، مدلول خبر باشد مثل: اخبار شجاعت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دلالت التزامی از طریق قضایای متعددی که در مدلول التزامی شجاعت با هم اتفاق دارند.

پس می‌گوییم فرض کنیم مجموعه‌ای از اخبار در دست ماست که در خصوصیات و تفصیل، با یکدیگر اختلاف دارند، لکن تمام آن‌ها در یک معنی واحد و زاویه از زوایا با هم اشتراک دارند. برای ما علم به همان معنا و زاویه حاصل می‌گردد، ولو از زوایای دیگر که اختلاف در آن‌هاست، برای انسان علم حاصل نمی‌گردد. با این بیان، دیگر نمی‌توانیم در احادیث ولادت امام مهدی (عج) به ادعای این که این‌ها در تفصیل و جزئیات ولادت اختلاف دارند، مناقشه کنیم. همانند اختلاف در اسم مادر امام مهدی (عج) که نام او سوسن یا نرجس بوده یا غیر این دو؛ زیرا تمام این خبرها در یک امر که آن ولادت حضرت (عج) است، اتفاق دارند و لذا به آن اخذ می‌کنیم.

مقدمه‌ی چهارم:

کسی حق ندارد در مقابل نصوصات، اجتهاد کند. پس اگر ادله، نص در ولادت

امام مهدی (عج) و وجود آن حضرت است و سند نیز تمام بوده، بلکه متواتر است، کسی حق ندارد بگوید: من مجتهدم و حق دارم در روایات امام مهدی (عج) اجتهاد کنم؛ زیرا این نوع اجتهاد از قبیل اجتهاد در مقابل نص است که حکم به بطلان آن، در جای خود مشخص شده است.

اقسام تواتر به اعتبار سعه و ضیق

بزرگان برای تواتر به اعتبار سعه و ضیق دایره‌ی آن، تقسیماتی دارند که مناسب است به یکی از آن‌ها اشاره شود:

۱- گاهی دایره‌ی تواتر، بسیار وسیع است مثل: تواتر در خبر وقوع جنگ جهانی اول و دوم.

۲- گاهی دایره‌ی تواتر، ضیق‌تر از قسم اول است مثل: تواتر در واقعه‌ی قیام امام حسین علیه السلام در کربلا.

۳- گاهی دایره‌ی تواتر، از قسم دوم نیز ضیق‌تر است مثل: تواتر در قواعد ادبیات عرب از لغت و صرف و نحو و اشتقاق و بلاغت و...؛ زیرا همه‌ی متکلمین به لغت عربی، از تمام خصوصیات ادبیات عرب، مطلع نیستند و تنها علمای علم ادب هستند که از خصایص این علم اطلاع دقیق دارند، ولی ضیق این دایره مانع از تحقق تواتر به حساب ریاضی و عقلی در محدوده‌ی قسم سوم نیست.

با ذکر این نکته روشن می‌شود که اشکال بعضی از مشککین مانند عبدالرسول لاری معروف به احمد الکاتب و دیگران که می‌خواهند از وقوع حیرت بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در بین عده‌ای از شیعیان در مسأله‌ی جانشینی آن حضرت و تفرق شیعه در امر حضرت مهدی (عج) به دسته‌های مختلف، سوء استفاده کرده و این موضوع را مخالف و معارض با تواتر احادیث بدانند، شبهه‌ی سستی بیش نیست؛ زیرا همان طوری که پیش‌تر آوردیم و در جای خود نیز به اثبات رسیده است، در تواتر خبر، تنها تحمل جماعتی از راویان در هر طبقه، کافی است و

احتیاجی به اطلاع تمام امت یا تمام طایفه یا تمام راویان ندارد. بلکه نهایت چیزی را که می‌توان گفت این‌که، دایره‌ی این تواتر وسیع و گسترده به نحو اول و دوم نیست، بلکه متوسط یا ضیق است و این امر با حصول پایین‌ترین درجه‌ی تواتر به قانون ریاضی و عقلی، هیچ منافاتی ندارد و این اشتباه آشکاری است که کسی گمان کند طبیعت تواتر تنها به یک قسم منطبق بوده و بیشتر از یک دایره شامل نمی‌شود.

۴- شخص متتبع و محقق بعد از ملاحظه‌ی وضع سیاسی عصر امام عسکری علیه السلام و قبل و بعد از آن، اطمینان پیدا کند که یکی از عوامل جهالت راویان احادیث ولادت امام مهدی (عج) همان فشارهای سیاسی بوده است که از طریق حاکمان ظلم و جور در آن زمان بر شیعیان وارد آمده بود. لذا بسیاری از راویان خود را با اسامی مستعار معرفی می‌کردند تا شناخته نشوند. خصوصاً این‌که می‌دانیم که عده‌ای از کسانی که در اوایل عصر غیبت از وضعیت خلف و جانشین امام عسکری علیه السلام و ولادت او سؤال می‌کردند، اشخاصی بودند که از مناطق دور به سامرا وارد شده و چندان از خواص شیعیان و معروفین از اصحاب نبوده‌اند.

۵- شخص متتبع با مراجعه به مجموعه‌ی احادیثی که اشاره به ولادت امام مهدی (عج) دارد، به تعداد زیادی احادیث که سندهای آن‌ها، تام و صحیح است، دست پیدا می‌کند که مجموعه‌ی آن‌ها را می‌توان در حد استفاضه دانست. ما در این مقاله، به یکی از احادیثی که دلالت بر ولادت امام مهدی (عج) داشته و از حیث سند به تعبیر بزرگان، صحیحی اعلایی بوده و شیخ کلینی آن را با دو واسطه نقل می‌کند، اشاره می‌کنیم تا برای طالبین حق، راه‌گشا باشد. بقیه‌ی احادیث را می‌توان در مجموعه کتاب‌های روایی جستجو کرد.

روی الكلینی بسند صحیح أعلائی عن محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی جمیعاً عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت أنا و الشیخ أبو عمرو عند أحمد بن اسحاق فغمزنی احمد بن اسحاق أن أسأله عن الخلف، فقلت له: یا أبا عمرو انی أريد أن أسالک عن شیء و ما

أنا بشاكّ فيما أريد أن أسالك عنه فإنّ اعتقادي و ديني أنّ الأرض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل يوم القيامة بأربعين يوماً فإذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة، فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً فأولئك أشرار خلق الله عزوجل و هم الذين تقوم عليهم القيامة و لكني احببت أن أزداد يقيناً و أنّ ابراهيم عليه السلام سأل ربّه عزوجل أن يريه كيف يحيى الموتى؟ قال: أولم تؤمن؟ قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي و قد أخبرني أبو علي احمد بن اسحاق عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته و قلت من أعامل أو عمّن آخذ و قول من أقبل؟ فقال له: العمرى ثقتي فما أدى اليك عنى فعنى يؤدى و ما قال لك عنى فعنى يقول، فاسمع له و أطع، فانه الثقة المأمون. و أخبرني أبو علي أنه سأل أبا محمد عليه السلام عن مثل ذلك فقال له: العمرى و ابنه ثقتان فما أديا اليك عنى فعنى يؤديان و ما قال لك فعنى يقولان فاسمع لهما و أطعها فانهما الثقتان المأمونان. فهذا قول امامين قد مضيا فيك.

قال: فخر أبو عمرو ساجداً و بكى. ثم قال: سل حاجتك. فقلت له: أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد (عج)؟ فقال: إي والله و رقبة مثل ذا - و أوما بيده - فقلت له: فبقيت واحدة، فقال لى: هات. قلت: فالاسم؟ قال: محرم عليكم أن تسألوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندى، فليس لى أن أحلل و لا احرم، ولكن عنه عليه السلام فإنّ الأمر عند السلطان، انّ أبا محمد مضى و لم يخلف ولداً، و قسم ميراثه و أخذه من لا حقّ له فيه و هو ذا، عياله يجولون ليس أحد يجسر أن يتعرف إليهم أو ينيلهم شيئاً و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا الله و أمسكوا عن ذلك.

قال الكليني رحمه الله و حدثني شيخ من أصحابنا - ذهب عنى اسمه - أن أبا عمرو سأل عن احمد بن اسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا.^{١٢}

و رواه الصدوق رحمه الله. أيضاً بسند صحيح عن أبيه و محمد بن الحسن عن عبدالله بن الجعفر الحميرى.^{١٣}

حميرى گوید: من و شيخ ابو عمرو (عثمان سعيد عمرى، نايب اول) رحمه الله نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین (امام حسن عسکرى عليه السلام) از شيخ پرسم. من به او گفتم: ای اباعمرؤ! من می خواهم از شما چیزی پرسم که نسبت به آن شک ندارم، زیرا اعتقاد و دين من این است که

زمین هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند، مگر ۴۰ روز پیش از قیامت. چون آن روز برسد حجت برداشته و راه توبه بسته شود. آن‌گاه کسی که از پیش، ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش، کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودی ندهد^{۱۴} ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می‌شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد. همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که به او نشان دهد، چگونه مردگان را زنده می‌کند. فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا، ولی برای این که دلم مطمئن شود.^{۱۵} و ابوعلی احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم: با که معامله کنم (یا پرسید احکام دینم را) از که به دست آورم و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عمری مورد اعتماد من است، آن‌چه از جانب من به تو رساند، حقیقتاً از من است و هر چه از جانب من به تو گوید، قول من است، از او بشنو و اطاعت کن؛ که او مورد اعتماد و امین است. و نیز ابوعلی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند. هر چه از جانب من به تو برسانند، حقیقتاً از جانب من رسانده‌اند و هر چه به تو بگویند از من گفته‌اند. از آن‌ها بشنو و اطاعت کن؛ که هر دو مورد اعتماد و امین‌اند. این سخن دو امام است که درباره‌ی شما صادر شده است. ابو عمرو به سجده افتاد و گریه کرد. آن‌گاه گفت: حاجت را بپرس. گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: آری، به خدا! گردن او چنین بود و با دست اشاره کرد. گفتم: یک مسأله‌ی دیگر باقی مانده است. گفت: بگو. گفتم: نامش چیست؟ گفت: نمی‌گویم؛ زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه سخن خود آن حضرت علیه السلام است؛ زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ هـ خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرده و فرزندی از خود به جا نگذاشته است و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذاب)، آن را برده است و عیالش در به در

شده‌اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی به آنها برساند. و چون اسمش در زبان‌ها بیافتد، تعقیبش می‌کنند. از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگه دارید.

کلینی گوید: شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته است، به من گفت: ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت.

در ضمن، لازم به تذکر است که شیخ صدوق، رحمته الله همین حدیث را به سند صحیح از پدرش و محمد بن حسن از عبدالله بن جعفر حمیری نیز نقل کرده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۲۰۹.
- ۲- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۲۰۸.
- ۳- کمال الدین، ج ۱، صص ۲-۳.
- ۴- رجال نجاشی، ۲۳۰؛ ۶۱۲؛ منتهی الآمال، ابوعلی حائری، ج ۴، ص ۲۸۶.
- ۵- وسائل الشیعه، ج ۲۰، صص ۶۵-۶۶.
- ۶- ر.ک: موسوعه الامام المهدي عليه السلام، سید محمد صدر.
- ۷- الرواشح، میرداماد، صص ۶۰-۶۱.
- ۸- همان، صص ۶۱-۶۲.
- ۹- مرآة العقول، ج ۳، ص ۶۱-۶۲.
- ۱۰- منتخب الأثر، ج ۳، صص ۳۴۵-۳۴۶.
- ۱۱- سلسله الأحادیث الصحیحة، ناصرالدین البانی وهابی، چاپ ریاض، ج ۴، ص ۳۵۸.
- ۱۲- اصول کافی، ج ۱، صص ۳۲۹-۳۳۰.
- ۱۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۱، باب ۴۳.
- ۱۴- اعراف، ۱۵۸.
- ۱۵- بقره، ۲۶.